

علم تاریخ و جایگاه آن در میان علوم

حجت‌ا... ایزدی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

گروه تاریخ

چکیده

تاریخ، که سابقه آن به حدود ۵۰۰۰ سال پیش می‌رسد، در طول زندگی بشر قدم در مسیر تمدن و تکامل گذاشته، منشأ خدمات ارزشمندی بوده است. این حوزه معرفی به عنوان یک علم، سیر تطور و تحولات خاص خود را داشته است، اما اکنون بیش از هر روز ما به بهره‌مندی از آن احساس نیاز می‌کنیم زیرا شخصیت خود را محصور آن دانسته، شناخت تاریخی را بر تلاشهای خود در جهت کمال، مقدم می‌دانیم. اکنون تاریخ در ۴ سطح: توصیفی، تبیین همبستگیها، تحلیلی و فلسفی قابل مطالعه و تحقیق است که هر کدام از این سطوح پاسخگویی نوعی از انواع نیازمندیهای ماست. در علل تطور و تکامل حرکت تاریخی بشر عواملی از جمله نژاد، جغرافیا، قهرمانان، اقتصاد، دیدگاه الهی و قوه تمیز و تشخیص انسان مطرح شده است که این مقاله به نقد و بررسی آنها می‌پردازد. از سوی دیگر در این مقاله سعی شده است چگونگی همبستگی و تعامل بین تاریخ و بقیه علوم نیز تبیین شود.

مقدمه

سابقه ثبت وقایع و حوادث، که بعداً عنوان اسناد تاریخی را به خود گرفته است، به حدود ۵۰۰۰ سال پیش می‌رسد. مصریهای کناره رود نیل و سومریهای دلتای دجله و فرات (بین‌النهرین جنوبی) از آن زمان شیوه‌های نوشتن و ثبت رویدادها را با علامتهای قراردادی روی سنگ، خاک رس یا پاپيروس ابداع کرده بودند. پس از هزار و پانصد سال این شیوه‌ها در بیشتر قسمتهای آسیای صغیر، جزیره کرت و چین، اقتباس، و یا شیوه‌های دیگری ابداع شد؛ آنگاه حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد فنیقیهای سامی‌نژاد سوریه، الفبایی ساده‌تر برای نوشتن ابداع کردند که در اصل، همانند الفبای امروزی ما بود.

این حوزه‌های تمدنی، تاریخ خود را در توالی سلسله‌ها و احوال فرمانروایان و صلح و جنگ بین آنها منعکس کرده‌اند. این موضوع در دوره‌های بعدی نیز مضداق پیدا کرد و کتابهای عهد عتیق، کتیبه‌های هخامنشی، اوستا و خداینامه‌های ایران باستان نیز شرح احوال فرمانروایان جنگ و صلح آنها و مناسبات آنها را با دولتها و ملل دیگر ثبت کرده‌اند.

در بین این دسته از منابع نیز تفاوتی وجود دارد. آنچه به حوزه بین‌النهرین و کتابهای عهد عتیق مربوط می‌شود از مبالغات و اغراق مشحون است اما آنچه به کتیبه‌های ایران عهد هخامنشی و بعد از آن مربوط است، بینشی واقعگرایانه دارد؛ بینشی که بعداً در یونان، نزد مورخانی چون هرودوت (متوفی ۴۸۵ ق.م) و بویژه توسیدید (متوفی ۳۳۹ ق.م) ادامه یافت و بر اساس آن اولین کتابهای تاریخی که بشود با تسامح به آن عنوان تاریخ واقعگرا داد شکل می‌گیرد. هرودوت در واقع، خلاق واقعی تاریخ است و بشریت از او به عنوان پدر تاریخ یاد می‌کند. وی اگرچه شرح جنگهای یونان و ایران را با عنوان «جنگهای مدیک» به رشته تحریر در آورد و ثبت این حوادث، که در نهایت پیروزی یونان را به تصویر می‌کشد، رضایت خاطر یونانیان را فراهم آورده، اقوام غیر یونانی را به نام بربر یاد می‌کند و اصولاً از یونان به خاطر حکومت دموکراسی ستایش و تمجید می‌کند، اما با این حال، اهمیت کار او به عنوان اولین تاریخ عمومی جهان

درخور ستایش است.

توسیدید مورخ بزرگی است که توانست با دقت در ثبت حوادث و سعی در تکیه بر اسناد و واقعیات، جایگاه رفیعی به تاریخ ببخشد. او با تعالیمی که در جوانی در مسائل فلسفی دیده بود، تاریخ را به فلسفه نزدیک و قانون علیت را در نوشتار خویش لحاظ کرد. او به جای روش معمول، که علت حوادث را به مشیت الهی بر می‌گرداندند، سعی کرد روشن کند که به موجب اوضاع و احوال مشابه، علت‌های واحد هم باید نتایجی همانند داشته باشد.

پس از توسیدید، پولی بیوس (متوفی ۱۲۵ ق.م) کتاب‌های تاریخی زیادی نوشت که کتاب تاریخ روم او باعث شهرت او شده است. این کتاب که به شرح جهانگشایی‌های روم در حوزه مدیترانه پرداخته، شامل چهار دفتر بوده که قسمتهای عمده آن از بین رفته است. هدف او از نوشتن این کتاب، تدوین تاریخی بود که در عین جهانی بودن، عملی نیز باشد. از اینجاست که ریشه کلمه تاریخ را در یونان از کلمه *Histoire* به معنای دانستن و دانایی گرفته‌اند.

در دوره فترت پس از حمله اسکندر، وقتی دیگر بار در پایان عهد ساسانی به تدوین سوابق سنت‌های ملی احساس نیاز شد، قسمتهای قبل از حمله اسکندر و حتی عهد پارتیان چنان از خاطر ما زوده شده بود که تدوین کنندگان خداینامکها مجبور شدند خلأ موجود را با روایات نیمه دینی - اساطیری اوستا پر کنند. اما آنچه به دوره ساسانیان مربوط می‌شود از جهت واقعگرایی شباهتهایی با آثار تاریخی دوره هخامنشی دارد. البته نباید فراموش کرد که این خداینامکها توسط افرادی از طبقات اشراف تنظیم شده و قاعدتاً نوعی گرایش طبقاتی در تدوین آنها وجود داشته است.

مقارن دوره ساسانیان مسأله دیگری که تاریخنگاری را کاملاً تحت تأثیر خود قرار داد، آیین مسیحیت بود. فکر مسیح - به عنوان نجات دهنده - قبلاً توسط یهودیان محنت کشیده، مطرح شده بود، لذا با مطرح شدن نام عیسی (ع) توده‌های ستم کشیده به او گرایش پیدا کردند؛ اما پس از مدت کوتاهی وجود این ناجی آن چنان با افسانه‌ها و اساطیر آمیخته شد که گاهی در اصل تاریخی بودن این حادثه شک و تردید روا داشته

می‌شود. از قرن چهارم هجری به بعد مجموعه‌ای از کتابها، که شامل ۴ انجیل مقبول و ۲۳ رساله بزرگ و کوچک است، عنوان «عهد جدید» به خود گرفتند. نه تنها تدوین کنندگان این آثار، خود شاهد عینی حوادث نبوده‌اند بلکه وقوع تحریف و تصرف و تغییر را هم در این متون نمی‌توان انکار کرد.

ظهور اسلام همچنانکه در ابعاد مختلف فرهنگی و علمی تأثیرات بزرگی برجای گذاشت در زمینه تاریخ‌نگاری نیز میراثی بسیار غنی‌تر و متنوع‌تر از میراث یونان و روم بر جای گذاشت. آنچه در این متون بیشتر جلب توجه می‌کند، عنایت مورخان مسلمان به بعد اخلاقی و فواید عملی تاریخ است. در دید مسلمانان، تاریخ صدر اسلام بویژه سیره رسول‌الله (ص) به عنوان سرمشق زندگی و تدوین آیین زندگی و کمک به درک و فهم قرآن کریم جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. از سوی دیگر در دربار خلفا به تاریخ به لحاظ استفاده از تجربیات دیگران در کشورداری و تأسیس نهادهای حکومتی عنایت خاصی می‌شد. تنوع موضوعهایی که با توجه به آنها به تدوین تاریخ پرداخته شده بسیار گوناگون است؛ تاریخ انبیا، سیره رسول‌الله (ص)، تاریخ امتهای و قرون، تاریخ جنگهای رسول‌الله (ص)، تاریخ فتوح، تاریخ خلفا، تاریخ سلاطین، تاریخ وزیران، تاریخ شهرها و کشورها، تاریخ مذاهب و فرقه‌ها، تاریخ طبقات رجال، تاریخ حوادث و وفیات، تاریخ آرامگاه‌ها و زیارتگاه‌ها، سفرنامه‌ها، کتابهای احکام السلطانیه و مسائل اداری مالی، تاریخ حوادث و قیامها با عنوان مقاتل و... از موضوعاتی هستند که توجه مورخان مسلمان را به خود جلب کرده‌اند.

نوعاً مورخان مسلمان در ثبت حوادث و وقایع دقت زیادی کرده‌اند. اولاً مورخ باید از ملکه عدالت و تقوی بهره‌مند باشد. ثانیاً در ضبط حدیث و روایت باید دقیق باشد تا اینکه متهم به خبط و خطای فراموشکاری نشود. از سوی دیگر باید در سلسله روایان مراقبت کند تا احادیث جمعی و ضعیف وارد متن آنها نشود. در این بین مورخان بزرگی همچون طبری نیز بوده‌اند که با دو معیار به جمع‌آوری کل روایات و احادیث تاریخی پرداخته‌اند: یک - اینکه معتقدند در تبیین تاریخ گذشته صرفاً باید به سند و منبع استناد جست و از بازسازی عقلانی حوادث گذشته پرهیز کرد. دو - جرح و تعدیل نقلهای

متضاد را به عهده خواننده و محققان بعدی واگذار کرده‌اند.

با این حال در بین مورخان مسلمان استثنایی همچون ابن خلدون وجود دارد. کتاب «العبر» وی محصول پایان یک دوره طلایی است. او طرز زندگی و محیط جغرافیایی را در تحلیلهای تاریخی خود وارد می‌کند. همچنین به عنصر جامعه و معیارها گرایش داشته و به وفاق اجتماعی و عوامل قدرتمندی یک جامعه تحت عنوان (عصبیت) و علل ضعف و انحطاط جامعه توجه خاصی نشان داده است. همچنین نقد و بررسی اسناد و مدارک تاریخی را یک وظیفه اصلی مورخ تلقی کرده است؛ اگرچه ابن خلدون با وجود دریافت‌های بسیار ارزشمند و رهنمودهای علمی مفید به مورخان، خود در تدوین تاریخ «العبر» در همه جا نتوانسته است کاملاً آزاد از عقاید و باورهای خود بویژه نسبت به «عصر خلافت» به تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به تاریخ اسلام بپردازد. در عصر اسلامی با مورخان همچون ابن مسکویه صاحب کتاب «تجارب الامم و تعاقب الهمم» روبرو هستیم که دقیقاً سعی در نوشتن تاریخی کاربردی دارند و همچنین با افرادی همچون ابوالفضل بیهقی آشنا می‌شویم که با تیزبینی و ظرافت خاصی در عین حال با استفاده از موثقت‌ترین اسناد و شواهد تاریخی مهمترین آثار تاریخی در تاریخ اسلام را، بویژه در مورد سلسله غزنویان، خلق می‌کند.

پدیده دیگری که در تاریخنگاری اسلامی قابل توجه است به وجود آمدن تاریخهای محلی و سلسله‌ای است که هرچه به دوره معاصر نزدیکتر می‌شویم این نوع تواریخ از نظر کمی قابل ملاحظه‌تر می‌شوند. این تواریخ به گونه‌ای ضعیفها و نارساییهای تاریخهای عمومی و یکدیگر را برطرف ساخته‌اند. اما باز هم در این بین، تاریخهای جهانی همچون کتاب جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله را به عنوان یک شاهکار تاریخی، که حاصل همکاری مورخان و اندیشمندان جهان معاصر ایلخانان است، نباید از یاد برد.

در این عصر آنچه به غرب مربوط شده و عنوان قرون وسطی گرفته، کاملاً تحت تأثیر باورها و عقاید دینی بوده است و مورخان نوعاً راهبهایی بوده‌اند که زیر نظر کلیسا به تدوین تاریخ پرداخته‌اند؛ با وجود این در آنچه با مصلحت کلیسا مغایرت نداشته است،

دقت و امانت را رعایت کرده‌اند. اولین جرقه‌های تحول در تاریخنگاری با شروع نهضت‌های مذهبی و ایجاد اختلافات بین پروتستانها و کاتولیکها آغاز می‌شود که هر کدام از آنها مجبور شدند برای دفاع از خود و تخطئه طرف مقابل بطور جدی به تحقیق و بازآفرینی تاریخ پردازند؛ اما به هر حال تاریخ‌نویسی واقعی در اروپا از قرن هفدهم میلادی شروع شد.

دیوید هیوم (۱۷۱۱-۷۶م) با تدوین تاریخ بریتانیای کبیر شهرت بسزایی کسب کرد. وی با نظریات فیلسوفانه خود سعی در توجیه حوادث و ارتباط دادن آنها با علت‌های معقول کرد. مورخ دیگری که اثر تاریخی او جایگاه خاصی در اروپا پیدا کرد، ادوارد گیبون (۱۷۳۷-۹۴م) بود که با تکیه بر منابع اصلی و معتبر توانست بسیاری از باورهای تاریخی اروپاییان را تغییر دهد.

فریدریش شیلر آلمانی از کسانی بود که با وارد کردن قدرت تخیل در تصویر صحنه‌های تاریخی به مواد تاریخی بی‌روح، روح و جان دمید و به تاریخ مقبولیتی عام داد و با پیروی کسانی همچون کانت از او، مکتب تاریخی رمانتیسم شکل گرفت. در تداوم تحولات تاریخنگاری وی، عنصر جدیدی وارد موضوعات تاریخنگاری شد و آن توجه به نقش مردم در حوادث تاریخی بود که فرانسوا گیزو (۱۸۷۴ - ۱۷۸۷م) و الکسی توکویل (۱۸۰۵ - ۵۹م) به این موضوع توجه کردند و ژول میشله (۱۸۷۴ - ۱۷۹۸م)، که تداومگر هم میهنان اخیر خود بود، این موضوع را به اوج خود رسانید. مورخانی همچون کنت دوگوبینو (۱۸۱۶ - ۸۲م)، درویزن آلمانی (۱۸۲ - ۱۸۰۸م) و هم‌وطن او فون تراپچکه (۱۸۳۴ - ۹۶م) احساسات نژادی و قومی را وارد تاریخ کرد و کم‌کم تاریخ وسیله‌ای برای تسویه حساب‌های قومی و ملی شد.

امروزه مجدد آگرایشهایی به نوشتن تاریخهای جهانی، که مقبول عام باشد و همه ملتها به یک اندازه از خواندن آن احساس رضایت کنند، توسط بعضی از سازمانها از جمله دانشگاه کمبریج و سازمان فرهنگی یونسکو شروع شده است؛ حال این سوی قضایا که بتواند آثار منفی این مکاتب را به گونه‌ای کم کند و در عین حال از ارزش علمی برخوردار باشد، جای تأمل دارد.

تاریخ چیست؟

بشر امروز به مدارج ارزشمندی در زمینه علم و تمدن دست یافته و به دلیل شناخت دینی و فلسفی به دقایق معرفتی و الایی رسیده است. از جهت قدرت علمی، بسیاری از رموز طبیعت را شناخته و آن را مسخر خویش ساخته است. شخصیت بشریت به مرحله دقیقی از پیچیدگی و گستردگی و پیشرفت رسیده است اما همه این ارزشها نتیجه تلاشهای بشر امروز نیست بلکه این میراث گرانبها، ثمره قرن‌ها و هزاره‌های متمادی تجربیات و تلاشهای فکری انسانهای اعصار مختلف است که عمده آن به شکل تقلید و انتقال به انسانهای بعدی رسیده و تکامل یافته است و اکنون ما وارث آن شده ایم. انسان به لحاظ فردی در ابعاد فکری، اعتقادی، روحی و روانی، تحت تأثیر نسلهای پیش از خود است؛ برای نمونه قدرت تکلم را که انسان در سالهای آغاز عمر خویش کسب می‌کند، دقیقاً تقلیدی از افراد نزدیک اوست. اگر کلماتی را که ادای آنها توان سخن گفتن را برای فرد ایجاد می‌کند، ریشه‌یابی کنیم، ما را به دوره‌های نخستین تاریخ رهنمون می‌سازد. درست است که ما شاهد سیال بودن کلمات در زبانهای مختلف هستیم، اما این کسب لغات جدید به معنای ابداع کلمات نیست، بلکه نوعی انتقال است که بر اثر تبادل فرهنگ و تمدن بین ملت‌های مختلف صورت می‌پذیرد. البته پیشرفت بشریت و رشد فکری، کیفیت و وسعت زبان را مشخص می‌کند.

هر چند که در قرون اخیر علم و تکنولوژی به گونه‌ای فزاینده پیشرفت کرده است اما این سرعت پیشرفت، تاریخی بودن و شدن آن را نفی نمی‌کند. ما هر بعدی از ابعاد شخصیت بشر را مورد مطالعه قرار دهیم، مانند تکلم، تاریخ‌مند بودن آن را مشاهده خواهیم کرد. پس به این اعتبار تاریخ، فرایند شخصیت بشریت است.

لزوم تاریخی‌نگری

با وجود تأثیر بسیار زیادی که تاریخ، آگاهانه یا ناخودآگاه، در شکل‌دهی به شخصیت انسان دارد، بی‌شک انسان تلاشهای مستمری به صورت ارادی نیز برای رشد

شخصیت خود و پیشرفت علم و تمدن انجام می‌دهد. انسان در این جهت نیز علاوه بر اینکه بعضاً به صورت ارادی با شناخت تاریخ، درسه‌های ارزشمندی می‌گیرد، قطعاً آنجا هم که قصد پیشرفت به صورت ابداع و یا احیاناً دگرگونی در سرنوشت خویش را دارد، شناخت تاریخی از یک سو تلاش‌های او را سریعتر به نتیجه می‌رساند و از سوی دیگر سودمندی نتایج به دست آمده را بیشتر تضمین می‌کند و در واقع این دگرگونی نیز خود تاریخی است. از این رو اهتمام به علم تاریخ، تلاشی در جهت شناخت رفتار دیروز بشر، برای اصلاح و کمال بخشیدن به رفتار امروز اوست. حضرت علی (ع) هنگام بازگشت از نبرد صفین، وصیتنامه بسیار ارزشمندی خطاب به فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن (ع) نوشته که در یکی از قسمت‌های آن، چنین فرموده است.

«ای پسرک من! اگر چه من عمری (دراز) نکرده‌ام (مانند) عمر کسانی که پیش از من بودند (ولی) در کارهای ایشان نگریسته، در اخبارشان اندیشه نموده و در بازمانده‌هایشان سیر کرده‌ام؛ چنانکه (مانند) یکی از آنها گردیدم، بلکه به سبب آنچه از کارهای آنها به من رسیده، چنان شد که گویی من با اول تا آخرشان زندگی کرده‌ام. پس پاکیزگی و خوبی کردار آنها را از تیرگی و بدی و سود آن را از زیانش پی بردم و از هر کاری برای تو پاکیزه آن را برگزیدم و پسندیده آن را خواستم و نامعلوم آن را، آنچه سبب سرگردانی است، از تو دور داشتم.»^۱

پس علم تاریخ، شناخت رفتار انسان از ابتدا تا کنون در عرصه زندگی بشریت است که می‌تواند توانایی‌های توصیف زندگی بشر و امکان تبیین قانونمندی‌های حاکم بر زندگی او و توان پیش‌بینی جهت کلی آینده بشر را دارا باشد. برای راهیابی به اثبات این ادعاها نخست به معرفی سطوح مطالعات تاریخی می‌پردازیم:

سطوح مطالعات تاریخی

مطالعات تاریخی چهار سطح دارد؛ علاوه بر اینکه هر سطحی به عنوان مرحله‌ای قبلی و ضروری برای مراحل بعدی مطرح است در عین حال، هر کدام از سطوح به خودی خود، نیز اعتبار و جایگاهی حائز اهمیت برای پاسخگویی به نیازمندی‌های انسان دارد. این چهار سطح عبارتند از:

۱- سطح توصیفی

۲- سطح تبیین همبستگی

۳- سطح تحلیلی (علمی)

۴- سطح فلسفی

سطح توصیفی: علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسانها در گذشته است در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد؛ به تعبیر دیگر هر وضع و حالت و هر واقعه و حادثه‌ای که به زمان حال، یعنی زمانی که در باره‌اش قضاوت می‌شود، تعلق دارد، «حادثه روز و جریان روز» است و ثبت چنین وقایعی از قبیل روزنامه‌خاطرات و ثبت حوادث است. اما همین که زمانش گذشت و به گذشته تعلق یافت جزء تاریخ می‌شود و به تاریخ می‌پیوندند؛ پس علم تاریخ به این معنی علم به وقایع و حوادث سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان است. زندگینامه‌ها، فتحنامه‌ها، شرح احوال که در میان همه ملت‌ها تألیف شده و می‌شود از این مقوله است.

علم تاریخ در این معنی، اولاً جزئی یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی است نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد و ضوابط و روابط. ثانیاً این علم نقلی است نه عقلی. ثالثاً علم به بودن‌هاست نه علم به شدن‌ها. رابعاً به گذشته تعلق دارد نه به حاضر. شهید مطهری (رحمة الله) این نوع تاریخ را، «تاریخ نقلی» نامیده است.^۱ این سطح با وجود اینکه اولین مرحله علم تاریخ است، همچون مواد خامی است که در اختیار مورخ قرار می‌گیرد تا وی بتواند تاریخ را به سطح یک علم ارتقا دهد. تشخیص اطلاعات سره از ناسره و آماده ساختن این مواد، فنون ویژه خود را می‌طلبد. در این سطح با همه سادگی ظاهریش فوق‌العاده پیچیده است و در خصوصیات و ویژگیهایش متضاد است.^۲ مورخ در بازسازی دقیق آنچه واقع شده است با مشکلات جدی روبروست که داشتن مهارت، تیزبینی و اطلاعات جامع است که می‌تواند وی را در رسیدن به نتیجه یاری کند.

سطح تبیین همبستگی: حوادث تاریخی در کیفیت وقوعشان، نوعی مناسبت با یکدیگر دارند. نسبت و شدت ارتباط بین حوادث به یکدیگر یکسان نیست. گاهی ارتباط بین دو حادثه چنان قوی است که تلازم منطقی بین آن حوادث را تداعی می‌کند.

در حالی که بین این حوادث با بقیه واقعیات تاریخی ارتباط ضعیفتر وجود دارد و درک چگونگی همبستگی بین واقعیات تاریخی، تلاشی است که زمینه تدوین تاریخ علمی و کشف قانونمندیهای تاریخ را فراهم می‌سازد.

سطح تحلیلی: مورخ در این سطح در پی آن است که با استفاده از مواد به دست آمده در تاریخ توصیفی و درک صحیح همبستگی واقعیات تاریخی، رابطه علت و معلولی حوادث تاریخی را کشف کند. از آنجا که در شکل‌گیری حوادث تاریخی همواره اراده انسانها تأثیر به‌سزایی دارد، کشف روابط علت و معلولی و قوانین کلی حاکم بر حوادث، کار بسیار دشواری است. ویژگی آشکار دیگر قوانین حیات اجتماعی این است که در هر برهه‌ای یک رشته از قانونمندیها در جامعه عمل می‌کند و از آنجا که اجتماع، نظامی چند بعدی است، در آن واحد، ممکن است چند نوع قانونمندی با آهنگهای متفاوت بر حوادث همزمان تاریخی حاکم باشد و گاهی مواقع، در دل قانونهای کلی‌تر و فراگیرتر، دسته‌ای از قانونمندیهای جزئی‌تر نیز وجود دارد که این خصوصیات آشکار ساختن مقاصد را، مشکلتر و دورنمای تاریخی را پیچیده‌تر می‌کند.^۴

« هر چند موضوع و مورد بررسی تاریخ علمی، حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، مسائل و قواعدی که از آن استنباط می‌شود، اختصاص به گذشته ندارد، بلکه قابل‌گسترش به حال و آینده هم هست. این جهت، تاریخ را بسیار سودمند می‌گرداند و آن را به صورت یکی از منابع معرفت (شناخت) انسانی در می‌آورد و او را بر آینده‌اش مسلط می‌گرداند.»^۵

از آنجا که موضوع مورد بررسی مورخ متعلق به گذشته است، تجربه و تحلیل‌های او عینی و تجربی نیست، بلکه تجزیه و تحلیلی منطقی، عقلانی و ذهنی است. این سطح از مطالعه تاریخ کلی است، نه جزئی و عقلی است، نه نقلی محض.

رابطه تاریخ علمی با بقیه علوم

تاریخ علمی در واقع، بخشی از مقومات جامعه است؛ یعنی جامعه‌شناسی جوامع گذشته. چون موضوع مطالعه جامعه‌شناسی، اعم است از جامعه‌های معاصر و جامعه‌های

گذشته، لذا تاریخ علمی و جامعه‌شناسی، دو علم خواهند بود. اما، دو علم خویشاوند و نزدیک و نیازمند به یکدیگر.^۱ علاوه بر این مناسبت، نوعی گسترش متقابل نیز لزوماً بین جامعه‌شناسی و تاریخ وجود دارد؛ زیرا هر دو موضوع واحدی را مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ یعنی همواره مورخ باید تحت تأثیر تحقیقات میدانی و یافته‌های تجربه‌پذیر و قابل آزمون جامعه‌شناس قرار گرفته، معیارهای خویش را اصلاح کند. از سوی دیگر از آنجا که تاریخ تحلیلی قادر به دست یافتن به قوانین و مناسبات علی بین حوادث است، این قوانین را می‌تواند بر برهه‌های پی در پی از تاریخ گسترش دهد و به جامعه‌شناسی در جهت درک درست جامعه کمک شایانی بکند.

این واقعیات در عرصه تحقیقات نیز تأثیرات خود را نمودار ساخته است. در میان، جامعه‌شناسان عده‌ای را توجه به تکامل پروسه‌های اجتماعی به عمق تاریخ و استفاده از دریافتهای علمی تاریخ رهنمون ساخته است. راسلینس راست گفت که: «جامعه‌شناسی، شایسته احترام است و آن جامعه‌شناسی تاریخی است» [۷. ل. م. دروبیژه‌وا دانشمند روسی با پرداختن به ارتباط نزدیک و همکاری تاریخ و جامعه‌شناسی و با مشخص کردن ثمربخشی آنها، منصفانه اظهار نظر می‌کند و از جمله می‌گوید «کاربرد نتایج تحقیقات مشخص جامعه‌شناسی سطح تئوریک و اهمیت علمی و قابل شناخت آثار تاریخی را افزایش، و امکان می‌دهد، تصویر کنیم که پدیده‌ها و واقعیتهایی که در نظر اول جدا از هم به نظر می‌آیند در یکدیگر تأثیر متقابل دارند»^۸ برای روشن شدن مفهوم این جمله بهتر است در مفهوم زمان کمی تأمل کنیم تا راحت‌تر بتوانیم ارتباط بین حوادث اتفاق افتاده و حوادث در حال وقوع را درک کنیم.

معمولاً استفاده از عبارت رایج «گذشته و حال» با نوعی اغماض همراه است؛ زیرا حال، خط فرضی واسط بین گذشته و آینده است. چون گذشته و آینده جزئی از یک محور زمانی هستند، علاقه به گذشته و آینده در هم پیوسته است. هنگامی که افراد از زندگی صرف در حال دست کشیده، آگاهانه به گذشته و آینده‌شان علاقه نشان دهند، مرز میان دوره‌های مختلف تاریخی و زمانهای مختلف برداشته می‌شود. مفهوم سنت، انتقال عادات و درسهای گذشته به آینده است. مدارک گذشته برای بهره‌مندی نسلهای

آینده نگهداری می‌شود. هیزنخر* مورخ هلندی می‌گوید: «تفکر تاریخی همواره فرجام‌اندیش است».^۹ کار می‌گوید: «مورخان خوب به گمان من خواه بدان فکر کنند یا نه، آینده در رگ و استخوانشان هست». علاوه بر سؤال «چرا؟» مورخ همچنین می‌پرسد «به کجا».^{۱۰}

رابطه تاریخ با علم دیگر یعنی روانشناسی و در درجه اول روانشناسی اجتماعی آن را به مقدار زیادی غنی‌تر می‌سازد. برای مطالعه مردم، درک قوانین روانشناسی، روشن ساختن انگیزه‌هایی که روابط انسانها را با رویدادها تعیین کرده و آنها را به کار برانگیخته کاملاً ضروری است. در این طرح، مطالعه تصورات مردم از محیط و از شکل دنیای خارج در مخیله گذشتگان و از اینکه انسان به نوبه خود به سبب درک حوادث و پدیده‌های حیات اجتماعی، که در برابر چشمانش روی داده بود، اهمیت خاصی پیدا می‌کند. اگرچه سابقه استفاده از روانشناسی در روشن کردن حقایق تاریخی در کشورهای شوروی و فرانسه به اوایل قرن بیستم می‌رسد، در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم این موضوع گسترش فراوانی یافت و در فرانسه مکتب روانشناسی تاریخی به وجود آمد.

از رشته‌های علمی دیگری که تاریخ در سالهای اخیر، فوق‌العاده به آن نزدیک شده، مردم‌شناسی است. مطالعه تکامل اجتماعی نژادها و تغییرات آن، مردم‌شناسی را فوق‌العاده به تاریخ نزدیک می‌کند. نه تنها تاریخ در این موضوع، مددکار خوبی برای «مردم‌شناسی» بوده، بلکه «مردم‌شناسی» نیز در زمینه تئوریا و روش تحقیق به تاریخ سودهایی رسانده است؛ به گفته ه. دشان دانشمند فرانسوی: «تاریخ به "مردم‌شناسی" حس حرکت می‌دهد و "مردم‌شناسی"، تاریخ را با اطلاعات جامعه محلی کامل می‌کند و امکان درک تمدنهای از بین رفته را می‌دهد».^{۱۱}

حال بجاست که از گسترش متقابل علوم سیاسی و تاریخ نیز سخنی گفته شود: یکی از رایجترین و قدیمی‌ترین موضوعاتی که همواره مدنظر و مورد توجه مورخان بوده، تدوین تاریخ سیاسی است. همواره تعیین مرز واقعی بین حوزه تحقیق علوم سیاسی

و تاریخ معاصر، مسأله نزع برانگیز محافل تاریخ سیاسی و علوم سیاسی بوده است. البته در عمل هم احتمالاً آنها متوجه هستند که مبنای کار علوم سیاسی در بررسی ساختار قدرت و سیاستهای داخلی و سیاست خارجی عواملی است که بعضاً پیشینه آنها به قرنهای پیش برمیگردد؛ لذا نوعاً پژوهشگران علوم سیاسی از صاحب نظران تاریخ وابسته و متصل به عصر حاضر نیز هستند. در این خصوص ارتباط و هماهنگی نیز کفایت نمی‌کند، بلکه برای وی تخصص در هر دو موضوع پژوهشی از بدیهیات کار به شمار می‌رود.

علاوه بر علمی که نوعی رابطه متقابل با تاریخ دارند علمی نیز هستند که استفاده از آنها به گونه‌ای حیرت‌آور، قدرت مورخ را برای تجزیه و تحلیل حوادث تاریخی افزایش می‌دهد که از جمله این علوم می‌توان جغرافیا، ریاضی تحلیلی و آمار و فیزیک را نام برد.

از آنجا که در این مختصر امکان گسترش این مطالب بیش از این وجود ندارد، این قسمت از بحث را با این جمله «کار» به پایان می‌بریم که تاریخ «گفت و شنود پایان‌ناپذیر حال و گذشته است»^{۱۲}

سطح فلسفی: فلسفه تاریخ یعنی علم به تحولات و تطورات و به عبارت دیگر، علم به شدنهای جامعه‌ها، نه به بودن آنهاست.^{۱۳} این موضوع را نخستین بار ولتر مطرح و مصطلح کرد. همانطور که موجودات زنده از دو نوع قانون پیروی می‌کنند، قوانین زیستی که مربوط به نوعیت آنها و قوانین تبدل و تکامل انواع است که چگونگی انتقال نوع پست‌تر به نوع عالیتر را نشان می‌دهد، جامعه نیز به حکم اینکه یک موجود زنده است، دوگونه قوانین دارد: قوانین زیستی و قوانین تکاملی. آنچه به علل پیدایش تمدنها و علل انحطاط آنها و وضعیت حیات اجتماعی و قوانین کلی حاکم بر همه جوامع در همه اطوار و تحولات مربوط می‌شود، قوانین بودن جامعه و آنچه به علل ارتقای جامعه‌ها از دوره‌ای به دوره دیگر و از نظامی به نظام دیگر مربوط می‌شود، قوانین شدن جامعه است.

علم تاریخ در معنی فلسفی آن، علم تکامل جامعه از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر

است؛ علم زیست آنها در یک مرحله خاص یا در همه مراحل. غالباً میان مسائل مربوط به تاریخ علمی که به حرکات غیر تکاملی جامعه مربوط می‌شود با مسائل مربوط به فلسفه تاریخ، که به حرکت تکاملی جامعه مربوط می‌شود، تفکیک نمی‌شود و همین جهت اشتباهاتی تولید می‌کند. فلسفه تاریخ، مانند تاریخ علمی، کلی است نه جزئی، عقلی است، نه نقلی. اما برخلاف تاریخ علمی، علم به شدن جامعه‌هاست، نه علم به بودن آنها و نیز برخلاف تاریخ علمی، مقوله تاریخی بودن فلسفه تاریخ این نیست که به زمان گذشته تعلق دارد، بلکه این است که علم به یک جریان است که از گذشته آغاز شده، ادامه دارد و تا آینده کشیده می‌شود. زمان برای اینگونه مسائل، ظرف نیست، بلکه فقط یک بعد از ابعاد این مسائل را تشکیل می‌دهد. جوامع بشری با وجود اینکه دارای توقف، انحطاط و انحراف و حتی سقوط و زوال هستند در فرایند کلی در یک سیر متعالی حرکت می‌کنند. در اینکه محرک اصلی تاریخ چیست و علل و تطور و تکامل تاریخ کدام است، نظریاتی به شکل زیر مطرح می‌شود:

۱- نظریه نژاد: طبق این نظریه عامل اصلی پیش برنده تاریخ، برخی نژادها هستند. بعضی نژادها استعداد تمدن آفرینی و فرهنگ آفرینی دارند و بعضی دیگر ندارند. بعضی می‌توانند علم فلسفه، صنعت و اخلاق تولید کنند و بعضی دیگر صرفاً مصرف‌کننده هستند. پس نوعی تقسیم کار بین نژادها باید صورت گیرد. نژادهای با استعداد باید به کارهای علمی، هنری و سیادت و رهبری پردازند و نژادهای غیرمستعد محکوم به ماندن در سطح پایینی از رشد و اقدام به کارهای سطح پایین و فرمانبرداری از نژاد اخیر هستند. ارسطو که در باب اختلاف نژادها چنین نظری داشت، برخی را مستحق برده داشتن و دیگران را مستحق برده شدن می‌دانست.^{۱۲} اینکه زیربنای طرح چنین فکری از طرف افرادی چون کنت گوبینو^{۱۵} چقدر مبنای علمی دارد، جای بحث فراوان دارد؛ اما به هر حال این موضوع به حوادث تکانه‌دهنده‌ای در جهان منجر شد که از نمونه‌های آن می‌توان شکل‌گیری آلمان نازی و تأثیرات مخرب آن را در دنیا در قرن بیستم یادآوری کرد.

۲- نظریه جغرافیا: طبق این نظریه عامل سازنده تمدن به وجود آورنده فرهنگ و

تولیدکننده صنعت، محیط طبیعی است. در مناطق معتدل، مزاجهای معتدل و مغزهای نیرومند به وجود می‌آید. قطعاً تأثیر جغرافیا، وضعیت اقلیمی و آب و هوایی در شکل‌گیری شخصیت انسان بسیار مهم است. حضرت علی (ع) در خطبه ۱۴ نهج البلاغه خطاب به مردم بصره می‌فرماید: «زمین شما نزدیک آب و از آسمان دور است. (به همین جهت) عقلهای شما سبک و حلم و بردباری شما در غیر موضع به کار می‌رود؛ پس برای تیرانداز نشانه و برای حمله‌کننده شکارید»^{۱۶}.

اصولاً تمدنها در محل‌های مناسب به لحاظ اوضاع جغرافیایی و اقلیمی شکل می‌گیرند. هیچگونه نابغه‌ای از قطب (از بین اسکیموها) و مناطق حاره برنخاسته است. اگرچه این عامل می‌تواند از عوامل مهم تطورات تاریخی باشد، تأکید روی این اصل به عنوان تنها اصل محرکه تاریخ یا مهمترین عامل محرکه تاریخ، بهای بیش از اندازه دادن به این عامل است.

۳- نظریه قهرمانان: طبق این نظریه اصولاً همه انسانها از استعداد یکسانی برخوردار نیستند، بلکه همواره بین جوامع مختلف، افراد انگشت‌شماری هستند که از نبوغ و هوش سرشاری برخوردارند. اینها هستند که صلاحیت ایجاد هرگونه تحول و تطوری را در جوامع بشری دارند و دیگر انسانها همگی ریزه‌خوار خوان این صاحبان نعمت هستند. اگرچه بدون شک بعضی از افراد نسبت به بعضی دیگر، تفاوت‌هایی از لحاظ استعداد دارند، اما مسلم است که اگر امکانات موجود بین افراد عادلانه تقسیم، و وضعیت مناسبی برای رشد افراد مختلف ایجاد شود از بین اقشار مختلف مردم، استعدادهای درخشانی شکوفا خواهد شد. ایران زمان ساسانیان به لحاظ ساختار خاص طبقاتی، امکان رشد را از استعدادهای عموم سلب کرده بود و طبقات اشراف نیز در لهو و لعب غوطه‌ور بودند. لذا در مقایسه با دوره‌های بعد از رشد مناسبی به لحاظ علمی برخوردار نبودند. ولی هنگامی که به برکت اسلام، وضعیت مناسبی برای رشد افراد مستعد فراهم شد، آنقدر دانشمندان فرزانه در علوم مختلف به جهان بشریت از این سرزمین عرضه شد که دنیا را برای همیشه تاریخ و امدار خود کرد. به گفته «کار»، نباید مردان بزرگ را خارج از تاریخ قرار داد و به گفته هگل: «مرد بزرگ دوران کسی است که بیان‌کننده اراده زمان خود باشد».

به عصر خود بگوید که اراده آن چیست؛ آن را عمل کند، اعمال چنین فردی جان و ذات عصر اوست. وی به زمان خویش فعلیت می‌بخشد.^{۱۷}

البته باید متوجه بود که منظور از این بیان، نفی قدر و منزلت مردان بزرگی نیست که به آینده جامعه خود متعلق بوده‌اند، بلکه منظور، مردانی هستند که در جامعه عصر خویش تحولی ایجاد کنند. پر واضح است که چنین مردانی از استعداد خوبی برخوردارند که توانسته‌اند بیان‌کننده اراده زمان خویش باشند.

۴- نظریه اقتصاد: طبق این نظریه، محرک تاریخ ابزار تولید است. تمام شئون اجتماعی و تاریخی هر قوم و ملت اعم از شئون فرهنگی و مذهبی و سیاسی و نظامی و اجتماعی، جلوه گاه شیوه تولیدی و روابط تولید آن جامعه است. تغییر و تحول در بنیاد اقتصادی جامعه است که عامل دگرگونی جامعه و همه مظاهر مادی و معنوی آن، و ابزار تولیدات، که کلید تغییر و تحول جامعه محسوب می‌شود. اگرچه نقش اقتصاد در شکوفایی تمدن‌ها قابل توجه است اما مهم این است که بین ذهن و اندیشه بشر و عمل او نوعی تعامل و تأثیر متقابل وجود دارد؛ یعنی همانطور که اندیشه و فکر انسان در پیشرفت کار او مؤثر است؛ تجربیات بشر نیز در رشد اندیشه و فکر او تأثیر می‌گذارد و چه بسا حوادث تاریخی، مثل جنگ‌های صلیبی، دفاع جانانه مردم ایران در جنگ تحمیلی، با انگیزه‌های غیر مادی بوده و عقیده و ایمان باعث ایجاد چنین حوادث مهمی شده است.

۵- نظریه الهی: طبق این نظریه آنچه در زمین پدید می‌آید، امر آسمانی است که طبق حکمت بالغه به زمین فرود آمده است. تحولات و تطورات تاریخ، جلوه گاه مشیت حکیمانه و حکمت بالغه الهی است. باید اذعان داشت که هیچ چیز خارج از مشیت الهی در این جهان وجود ندارد. ولی با این وصف یک عاملی باید باشد که مشیت الهی بر آن قرار گیرد و عامل حرکت تاریخ شود که آن عامل همچنان به عنوان یک رمز باقی می‌ماند.

۶- قوه تمیز و تشخیص و روح حقیقتخواه و حقیقتجوی انسان: عواملی که مورد اشاره قرار گرفت، هر چند از جهات جامعه‌شناسی قابل توجه و مذاقه است اما ضعف

آنها به عنوان قوه اصلی محرکه تاریخ مشهود و مشخص است. به نظر می‌رسد آنچه قدرت اصلی انسان است که در شرایط و هنگامی که از روش مناسب بهره‌مند شد عامل حرکت می‌شود، قوه تمیز و تشخیص انسان و روح حقیقتخواه و حقیقتجوی انسان است و آن همان عقل، «پیامبر درونی» و فطرت الهی انسان است که ام‌المعارف فرهنگ اسلامی است.

این محرکه‌ها را از این جهت طرح کردیم که هر کدام محصول تلقی خاص از تاریخ است؛ طبعاً خود، ایجاد نگرشی خاص در مورخ کرده و باعث ایجاد مکاتب مختلف تحلیل تاریخی شده‌اند. تجلیات آنها نیز در زندگی بشر بسیار چشمگیر بوده است و بعضی از آنها از جمله نظریه نژادی و نظریه اقتصادی، دهه‌های متمادی، بشریت را به بازبهای خطرناکی گرفته‌اند.

یادداشتها

- ۱- حضرت علی(ع): نهج البلاغه. گردآوری سیدرضی، ترجمه حاج سیدعلی نقی فیض الاسلام، نامه شماره ۳۱، ص ۹۱۳ و متن عربی آن چنین است:
... ای بی، ای - انی - وان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی - فقد نظرت فی اعابهم و فکرت فی اغیارهم و سیرت فی آثارهم، حتی عدت کأحدهم. بل کأنی بما انتهی الی من امیدهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم. فمرقت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره، فاستخلصت لک من کل أمر نخيله و توخیت لک جميله و صرفت عنک مجهوله...
- ۲- مرتضی مطهری (رحمة الله علیه) جامعه و تاریخ، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا، بی‌جا، ص ۲۵۱
- ۳- ن. آ. یروفه‌یف: تاریخ چیست؟ ترجمه محمد تقی‌زاده، نشر جوان، بی‌جا، ۱۳۶۰، ص ۹۸
- ۴- همان، ص ۱۱۵
- ۵- مرتضی مطهری، همان، ص ۳۵۲
- ۶- همان، ص ۳۵۳
- ۷- ن. آ. یروفه‌یف: همان، ص ۱۴۸
- ۸- همان، ص ۱۵۰: نقل از ل. م. درویژه‌وا، تاریخ جامعه‌شناسی، ۱۹۷۱م، ص ۲۴
- ۹- ای. ا. ج. کار، تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد، انتشارات خوارزمی، ۱۳۳۹ش، تهران، ص ۱۵۹
- ۱۰- همان

1- H. Dechamps. Ethnohistoire. butset methodes - "Revue mistorique". 1966.0t - dea.P.305

نقل از آ. یروفه‌یف، همان، ص ۱۵۶

۱۲- کار، همان، ص ۴۵

۱۳- برای اینکه روشن شود چگونه بودن جامعه با شدن آن با یکدیگر قابل جمع است، رجوع شود به کتاب جامعه

و تاریخ، شهید مطهری (رحمة الله علیه)، ص ۳۵۳

۱۴- مرتضی مطهری: مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، انتشارات صدرا، قم، بی‌تا، ص ۴۷۴

۱۵- همان، ص ۴۷۵

۱۶- حضرت علی(ع)، همان خ ۱۴ «ارضکم قدبتر من الماء بمیة من السماء خفت عقولکم و سفهت حلولکم فأنتم غرض النابل و اکلہ لآکل و فریصہ لصائل».

۱۷- کار، همان، ص ۸۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی